

قمق و قیتاق و کبجی و آوار و طبرسران الی سرحد تاتار و تا نواحی فرنگ، که در کوهها و مغاره‌ها و جزیره‌ها سکنی داشتند، دسته بدسته و بلوک بلوک و جماعت به جماعت وارد گشته، بهنجی که در میان آن طایفه معمول است، پیشکش وارمان خود را گذرانیده، نوش و شنب مهمان گشته، معاودت می‌کردند، و در مدت دو ماه جمیع سرخیلان وارد و مراجعت نمودند. و در عرض آن مدت تدارک دختر را نیز دیده، و به استقلال تمام و سرشتهٔ مالاکلام وارد اردوی معالی گردیده، و آن دختر ماه معنظر لزگی را به پشستان خاص نادری درآوردند.

و حضرت گیتی‌ستان از وصال آن شاهزادهٔ داغستان کامیاب گردید، و یوم دیگر جمیع سرکردگان و سرخیلان لزگی را به انعام و شفقت شاهی سرافراز و بهره‌مند گردانید. و چون مدت عیش منقضی گشت صاحبقران دوران موازی دوازده هزار نفر ملازم رکابی از آن طایفه گرفته و اسرابی [را] که در عرض آن مدت عساکر منصور از جماعت مذکور گرفته بودند مرخص [نمود].

و رقم ایالت و فرمانروایی به عهده و اهتمام شمخال قلمی، و در حین حضور چنان سفارش بدان نمود که محمدعلی‌خان قرخلوی افشار را به سرداری شیروان و داغستان در درین گذشته، و ایات جهانگشا به صوب مملکت روم به عزم تسخیر آن مرز و بوم انعطاف خواهم داد. و هرگاه احدی در این مملکت سراز اطاعت و انقیاد پیچد، در تنبیه آن کوشیده، افعال نوزد.

القصه، سفارشات بسیار بدان کرده، جمیع سرکردگان آن طوایف را علیحده احضار کرده، فرمود که: چون جماعت جار و تله برآدم ابراهیم‌خان را به قتل رسانیدند، از تقدیرات فلکی و مقدرات ازلی بود که ما نیز آن مملکت را قتل عام و داغستان را ویران نماییم. اما به هر جهت خاطر جمع بوده، از روی امیدواری خدمت نمایید که ما دست از دعوای خون برادر خود برداشتیم. و آن جماعت را دلداری و دل‌آسایی داد، مرخص فرمود.

و خاقان گیتی‌ستان بعد از مدت سمسال از نواحی داغستان در سنهٔ ۱۱۵۶ هجری حرکت آمده، عنان عزیمت به صوب مملکت شماخی انعطاف داد. و در ورود به آن نواحی سان عساکر منصور را دیده، اسب و اسلحهٔ بسیار و شتر و قاطر یشمار که به یکصد و پنجاه هزار [بالغ] می‌شد، سوای جوانان و نامداران و دلیران که در آن حدود به قتل رسیده بودند، ضایع و بر طرف شده بود.

حسب الامر دارای دوران، که از مملکت ایران دواب و اسلحه و اسباب آورده بودند، در عوض اسقاط در وجه غازیان تسلیم، و در خزاین را گشاده، از نقد آن قدر در وجه نامداران و سپاهیان به صیغهٔ موجب و انعام شفقت فرمود، که هر یک صاحب جاه و ثروت گردیدند. و در عوض نامدارانی که در آن نواحی مقتول گشته بودند، مضاعف عوض آن جماعت را از هر جماعت گرفته، به رکاب ظفر انساب حاضر گشتند.

و چون سرشتهٔ امورات سپاهیان را مضبوط ساخت، محمدعلی‌خان قرخلو را با موازی دوازده هزار کس سردار و صاحب اختیار شیروان و دربند ساخت و مأمور آن

حدود گردانید.

وقریان بیگ اوزبک و محمدرضاخان افشار را سردار مملکت ایروان کرده، مقرر ساخت که چون همیشه دارای روم سر مخالفت و طغیان ما دارد، باید در سرحداری و نگاهداری قلعه مزبور لوازم پاداری و سیاهگری بهتقدیم رسانیده، هر گاه عبورمخالف از آن نواحی ظاهر گردد در دفع آن کوشیده، حسن خدمات خودرا بررای جهان آرا ظاهر سازند، و اگر از عهدۀ آن نتوانند بیرون آمد، چون قلعه ایروان در استحکام یا بروج سماوی برابری می کند، در اصل قلعه متحصن گشته، چگونگی مقدمات را معروض پایه سریر خلافت مصبر خواهند گردانید. سفارشات بسیار کرده، و آن سرداران معتبر را نامزد آن دیار گردانید.

وحسنعلی خان حاکم گنجه را نیز مرخص، و خانجان والی گرجستان را نیز به حکومت آن مملکت مأمور، و هر یک از حکام و ضابطین و عمال ولایات آذربایجان را که در رکاب سعادت انتساب بودند، مرخص فرموده روانه ساخت. و از اصل شماخی در حرکت آمده، عازم چولمنان گردید.

و در ورود به آن حدود، در بیلاقات و متزهات آن دیار چند صباحی بهسر بردند. و بهجهت مفروغ ساختن محاسبه، عمال دارالسلطنۀ تبریز را بهرکاب طقراقتساب حاضر ساختند.

و در آن اوقات، صمدبیگ تبریزی را نیز خواسته بودند، حاضر بود. و نواب علیقلی خان که برادرزاده حضرت صاحبقران بود، در اخلا بهعرض همایون رسانید که باعث رفتن پدرم بهداغستان و بهقتل رسیدن آن از شیوۀ صمدبیگ تبریزی است، که صبح و شام بلکه علی الدوام پدرم را از بندگان گیتیستان متوهم می ساخت. و بهاو می گفت که: هر گاه غفلت و سهل انگاری نمایی، عنقریب است که دارای دوران تورا بهقتل خواهد رسانید. اولی آن است که قدم در مملکت داغستان گذاشته، و آن حدودرا بهحوزه تسخیر خود درآورده، بایرادت مخالفت ورزی، و از این مقوله سخنان غرض آمیز گفته، آن حضرت را برسر بغض و عداوت درآورد. لمؤلفه

دگر روز کاین آفتاب منیر برآمد به گردون چرخ انیر  
زنورش متور بشد آسمان زمین و زمان شد از آن درعیان  
شهنشاه دوران عالیجناب برآمد بر تخت مالک رقاب

القصة، حضرت گیتیستان چون بر روی تخت نادری قرار و آرام گرفت، اولاً صمدبیگ تبریزی [را] که یکی از سخاوت پیشگان آن روزگار بود، بهحضور اقدس خواسته، و بهغضب قیامت لہب بهقتل آن فرمان داد. و جمعی محصلان غلاظ و شداد تمیین فرمود، که رفته در دارالسلطنۀ تبریز اموال او را بهضبط درآوردند. و مساوی یکصد و شصت هزار تومان که اموال واسباب و نقدی او بود بهجهت سرکار خاصۀ شریفه ضبط، و موازی دویت و بیست هزار رأس گوسفند و سی هزار مادیان باکره و

۱۶ دوشنبه ۱۶ ذیحجۀ ۱۱۵۵ از ست داغستان لوای توجه بهجناب منان برافراختند. جهانکا

بیست هزار رأس عوامل و هفت هزار نفر اشتر و دوهزار رأس اسب بردی نیز از نواب آن به قلم درآوردند، که تحویل کاربندان سرکار اقدس نمودند.

و در آن اوان شتا، از نواحی مغان در حرکت آمده، وارد دارالسلطنه تبریز گردید. و در آن حدود جمعی از عمال و ضابطین که در ولایت مشکوره و غیره بلاد آذربایجان تعیین داشته بود، برخی از آن طایفه را از چشم ممیوب ساخته و اموال ایشان را ضبط می فرمود، و بعضی را مسترد کرده در خور قوه و حوصله از ایشان به ضرب چوب و چماق وجه مسترد بازیافت می نمودند. و در آن چند یومی که در دارالسلطنه تبریز ترول اجلال داشت، جمیع عمال آذربایجان را تغییر و تبدیل داد، و چه ابواب بسیاری از آن طایفه را جبراً و قهرماً بازیافت.

و چون خاطر همایون از آن نواحی بالمره جمع گردید، فوجی از عساکر منصور را به اتقاق علی قی خان مکرری حاکم سوق بلاغ و سلدوز مأمور به تأدیب و تنبیه طایفه کرد یزیدی گردانید، که چرا در محلی که ریات جاه و جلال به صوب داغستان انعطاف داده بودند، آن طایفه چون در تحت سلطان محمود<sup>۲</sup> دارای روم بودند و عهد و میثاق با علی قی خان مکرری کرده بودند که قدم در مملکت آن نگذاشته بی اعتدالی ننمایند، در آن اوان جمعی از آن طایفه به نواحی سلدوز آمده بی حسابی کرده، معاودت به اوطان خود کرده بودند.

در این محل که ریات جاه و جلال وارد گردید، عساکر منصور وارد به نواحی مسکن آن جماعت گشته، علی الذور بر سر ده هزار خانوان ایشان ریخته، جمعی را قتل و بسیاری [را] اسیر گرفتند. و مدت بیست یوم در آن حدود توقف، و جمیع کردستان را طبع و منقاد کرده، معاودت به درگاه جهان پناه نمودند.

خاقان گیتی ستان رقی به عهده نواب کامیاب نصرالله میرزا کرده، ارسال داشت که باید وارد رکاب نصرت انتساب گردد.

## ۱۷۰

دربیان خروج سام میرزا بن شاه سلطان حسین

ویاغی شدن محمدعلی خان قرقلو<sup>۱</sup>

و آگاه گشتن حضرت گیتی ستان

بعد از آرایش عنوان صحیفه مدعا، چنین برالواج ضمیر هوشمندان با ذکا

۲- نسخه: بالقوه.

۳- نسخه: سلطان محمد.

۱- گزارش یاغی شدن محمدعلی خان قرقلو ظاهراً خیال پردازی مؤلف است، و خبری از آن

من نگارد که چون خاقان گیتی‌ستان محمدعلی خان قرقلو<sup>۲</sup> در مواجی شیروان به سرداری آن دیار<sup>۳</sup> برقرار و صاحب‌اختیار گردانید، جمعی از طایفه لژگمی که در قبیله<sup>۴</sup> شیروان سکنی داشتند اکثر اوقات به رعایای آن دیار جبر و دست‌اندازی کرده، نقصان کلی بر ضعف و فقر می‌رسانیدند. و مکرر ارقامات قلمی داشته، و بسرکردگان ایشان مقرر گردانید که جماعت خود را قذغن نمایند که مزاحم احدی نگشته، به کسب و کار خود مشغول باشند. آن طایفه مخدول‌العاقبه گوش به فرمایش سردار و الائتبار نکرده، در همان افعال ناشایست خود ثابت‌قدم بوده، اصرار می‌ورزیدند.

مقارن این مقدمه، جمعی از سرکردگان دربند و چمن مراغه<sup>۵</sup> داغستان و سکان نمودرچایی، به استصواب چند نفر از عمده‌ترین [معتبرین] شماخی چنان بنا گذاشته بودند، که چون محمدعلی خان باد نخوت و غرور در دماغ خود افکنده، به جهت اندک تقصیری مردم را به قتل می‌رساند، و سردار بی‌بروایی است، او را به حیلۀ مهمانی به قتل بیآورند. و این مقدمه را یک نفر از خوشامدگویان به‌سمع سردار عظیم‌الشان رسانیده، آگاه گردانیده بودند. چون موازی دوازده هزار نفر از عساکر منصور خراسانی در خدمت آن می‌بودند، جمعی از سرکردگان خود را آگاه ساخته، روزانی دیگر که این شمشه [سپهر] مینافام به ضیای شجر فدایام عالم را مزین گردانید، حسب‌الامر سردار معظم‌اله سرکردگان شماخی را احضار داشته، و یکدفعه موازی چهل و دونفر [از] معتبرین را در حضور خویش مقرر داشت که غل و زنجیر دور کردن ایشان افکنده محسوس ساختند، و در خلوت خاص نشسته، یگان یگان ایشان را طلبیده، تفتیش مقدمات نمود. برخی منکر [شده] و جمعی راستی پیش آورده، بیان واقع را عرض نمودند.

چون سررشته<sup>۶</sup> کامل حاصل ساخت، آن چهل و دونفر را مقرر داشت که چشمهای

در هیچ منبع دیگری نیست.

من تصور می‌کنم این داستان از خبر عسبان محمد علی رفنجانلی که هم‌زمان با سام میرزا ظاهر شده، و خود را صفی‌میرزای ثانی نامیده بود، به وجود آمده باشد. در جلد سوم (شماره ۲۱۱) نیز سخن از این است که محمدعلی خان قرقلو سردار عراق شورش کرد، و در آنجا مثل همینجا میر علم خان به‌خواخواهی نادر او را شکست می‌دهد، و به دستور نادر کورش می‌کنند.

محمدعلی خان ساریولیلوی قرقلو از قبیله نادر و از سرکردگان وفادار او بود. مقارن سفر نادر به هند نایب‌ایشیک آقاسی بود، و در ۱۱۵۱ در لشکرکشی به بلوچستان شرکت داشت (جهانگنا: ۲۹۱ تا ۲۹۳) در ۱۱۵۴ برای سرکوبی شورش خوارزم به‌همراهی نصرالله میرزا مأموریت یافت (همانجا: ۳۶۸) در نتیجه ۱۱۵۵ والی دربند شد (همانجا: ۳۸۱) و برخلاف نوشته محمد کاظم در اینجا در سرکوبی سام میرزا حسن خلعت و شجاعت عمل نشان داد (همانجا: ۳۹۷).

۲- نسخه: سرورلو.

۳- محمدعلی خان والی دربند بود. اما والی شیروان حیدر بیگ افشار سرکردۀ جزایر چیان بود که به‌معاونت محمدعلی خان مأمور گشته، در میان شماخی و شایران به‌دست شورشیان اسیر و مقتول شد (جهانگنا: ۳۹۶ و ۳۹۷).

۴- شهر معروف آنجا «قبه» بود، و ظاهر آدهی هم به‌نام قبه وجود داشته است.

ایشان را از حدقه بیرون آوردند، و جمعی که در مصلحت و کنکاج آن طایفه متفق بودند، آنها را نیز گرفته نور سمر ایشان را نیز زایل ساخت، و اموال و اسباب آن جماعت را ضبط فرمود. و از نواحی شماخی در حرکت آمده، وارد دربند و قبه و شکی و شیروان گشته، و در آن حدود جمع کشیری را از چشم معیوب ساخت که بهقول بك نفر از معتمدین سردار مشارالیه تقریر نمودند که مقدار چهارده من چشم به کیل درآوردند. چون از وجه ضبط و ایواب مسترد آن طایفه بهقدر دویست هزار تومان نقدی انفراد خزانه سردار مشارالیه کردند.

در این وقت، جمعی از اردوی کیوان شکوه صاحبقرانی وارد، و تقریر نمودند که از این افعال و کردار که تو پیش گرفته‌ایم حضرت گیتی‌ستان را آزرده، طبع و غضب آلود ملاحظه کردیم، گاه باشد که از این خدمت تو را عزل نموده، قصاص فرماید. از شنیدن این حکایت، خوف در بشره سرنار و الاجاء راه یافته، باسکان آن دیار از راه جریبی و نرمی درآمده، دوازده هزار نفر ملازم جدید از آن طایفه گرفت، و چند ارقام جعلی ساخته، در خصوص قتل عام مملکت شیروان و جماعت لژگیه، به دست چند نفر جاپاران داده، به تدریج هر یک از سرکردگان و سلطانان آن دیار ارسال داشت.

و خود علیحده، مراسلات به جهت سرکردگان قلمی نمود که: رقم به جهت من صادر گشته که من ولایت شمارا گرفته قتل عام نمایم. ورقم علیحده به جهت خوانین خراسان که در رکاب من می‌باشند رسیده، که مرا گرفته به قتل آورده، سرم را به درگاه صاحبقرانی ارسال دارند. و حال من باشما متفق می‌شوم که از راه مخالفت درآمده، شمارا محافظت نمایم.

سکان آن دیار قبول این معنی کرده، همگی طوعاً و کرهاً به خدمت سردار معلی‌شان مشرف، و درحین حضور با یکدیگر همه عهد و هم‌قسم گشته، طبل یاغیگری فروگوفتند. اما جمعی از سرکردگان خراسان بدین امر راضی نگشته، لاعلاج با ایشان مصافقت نمودند.

\*\*\*

راوی ذکر می‌کند که چون سرخاب لژگی درحین توقف صاحبقرانی به رکسب ظفرانتساب حاضر نگشت، اما به جهت قتل و غارت و بی‌ناموسی طایفه لژگی، همیشه اوقات مکرر خاطر و پریشان‌احوال و در فکر و تدارک آن بود که این عار و تنگ را از جماعت قزلباشیه گرفته، آن‌ها خرابات خانه سامان نماید.

مقارن این حال به سمع آن رسانیدند که سام میرزای در نواحی آوار و قراقیتاق و قریه به هم رسیده، و می‌گوید که من پسر شاه‌طهماسب بن شاه سلطان حسین صفوی‌ام، که در هنگامی که محمود افغان دورو دایره استهانت را محاصره نموده بود، به نحوی که در مجلد اول سمت گزارشی یافته، محمد مؤمن‌خان\* اعتمادالدوله به صحابت چند نفر از نواین فتحعلی‌خان لژگی مرا به سمت آذربایجان ارسال داشت. و در هنگام ورود [به]

باسمش، که قریه‌ای است از توابع تبریز که در دو فرسخی [آن] می‌باشد، در نیمه‌شب وارد آن محل، از دور روشنایی بدنظر ما رسید. چون وارد آن مکان گشتیم سدفن درویش ژنده‌پوش را بدنظر درآوردیم که نشسته یاهم بزمی داشتند، سلامی کرده‌نشستم. رآن سدفن درویش بعد از محبت بسیار به ما گفتند هر گاه اراده رندگی داشته باشید از این نواحی خود را به قریم و قیطاق لزگی کشیده، در آن مکان محل دخول و خروج شما آشکارا خواهد شد... ظاهر ساخته، بعد از مدت سی‌سال به هر طرف که میل نمایید فتح و فیروزی باشما خواهد بود. این گفته، آن سدفن بدگوشه‌ای زده به در رفتند. ما نیز سدفن بودیم، از آن نواحی در حرکت آمده، بعد از تصدیق و تعجب بسیار وارد قریم و آوار گشته، در گوشه‌ای بهامر بیچارگی اشتغال داشتیم، واکثر اوقات در نواحی گرجستان هم بسر می‌بردیم. و در آن اوان این مقدمه را به یک نفر از پیش امامان لزگیه تقریر فرمود، و این رازنهانی آشکار گردیده، آن شاهزاده صمی‌ژاد را به درگاه سردار خود حاضر ساختند. و سرکردگان لزگی بعد از تحقیقات کمال مراعات و مهربانی نسبت به او به عمل آورده، در اندک فرصتی بیست هزار نفر بر سر آن جمعیت نمودند.

چون این خیر فرح‌انگوش در سرخاب گردیده، یا جمعی از خواص خود در حرکت آمده، وارد خدمت سام میرزا گردید. چون آثار نجابت و بزرگی در بشره آن ظاهر یافت، با خود چنان اندیشید که چون مردم قریلش پادشاه‌پرست می‌باشند، خصوصاً به او جاق شیخ صمی معتقدند، اولی آن است که شاهزاده را مستمک خود کرده، قدم در مملکت آذربایجان گذاشته، آن نواحی را به اطاعت درآورده، روه‌بملک عراق آورم. چون مقدمه جلوس سام میرزا گوشزد خاص و عام گردید، جمیع سرکردگان که در زکاب صاحبقرانی هستند، وارد حضور ما خواهند گردید. به همین اراده باطله و خیالات عاقله شاهزاده معظم‌الیه را برداشته، وارد محال خود گردید. و در آن حدود تدارک خود را حسب‌الواقع دیده، محمم قتال وجدال گردید.

در این وقت چاباران محمدعلی خان فرخلو وارد، و شرحی قلمی داشته [بود] که چون نادر دوران بنارا به‌عظم و تعدی گذاشته، اراده قتل ما داشت، ما بافی‌الجمله غازیان خراسانی و شیروانی سر از جاده اطاعت و انقیاد آن تاییده، اراده سرکشی داریم. هر گاه اراده مخالفت و طغیان دارند، بدون توقف وارد آن حدود خواهند گردید. سرخاب لزگی از شنیدن این حال خرسند احوال گشته، با استعداد تمام غازم شیروان گردید.

اما چون محمدعلی‌خان در جزو استعدادهای خود را مضبوط ساخت، روزی به افشای این راز بیرداخت. موسی‌بیگ بوربور، که بتدگان اقدس کمال اعتماد بدان داشت، به آن سفارش کرده بود که هر گاه محمدعلی‌خان یا دیگری از سرکردگان خیال باطل بسخاطر ایشان خطور کند، یا اینکه از بابت اموال غنایم دیناری وجهه‌ای حیف و میسل نمایند، به عرض عاکفان سده سنیه اعلی برساند، موسی‌بیگ مذکور چون اینچنین

حرکات از سردار معظم‌الیه مشاهده نمود. در مقام نصیحت درآمد. آنرا از این امر عظیم منع نمود. سردار مذکور را ناخوش آمده، موسیقیک مدکور را محبس گردانید. و میرزا عبداللطیف لشکرتوئی، که مردی فهیم صاحب فراسط بود، آن نیز در 'فلا' و 'ملا' چند دفعه در مقام عرض درآمد. گفت: نشنیده‌ای که گفته‌اند

هر آن کهتر که با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز برنجیزد

و امروز در این عرصه روزگار که هر یک از سلاطین و پادشاهان ربع مکون که سر مخالفت و عصیان با حضرت گیتیستان در می‌آورند، از کردار و گفتار خود نادم گشته گرفتار سخط و غضب شهنشاهی می‌گردند. بندگان عالی از عهده این امر عظیم در نیامده، خود را و سایر مردم اردوی خود را در معرض تلف و غضب صاحبقرانی خواهند آورد. سردار مشارالیه را از این سخن ناخوش آمده، مقرر فرمود که هزار چوب بدان رند، اموال او را ضبط نمودند، و او را نیز محبس ساخت. و آن دوشنرا از قلعه دربند به شیروان فرستاد، که در آنجا نگاه دارند.

چون بدان حدود آوردند، موسیقیک فرصت یافته، سوار مرکب باد رفتار گشته، قرار بر فرار داده، خود را در دارالسلطنه تیریز به رکاب ظفر اتساب صاحبقرانی رسانید، و چگونگی عصیان و طغیان محمدعلی‌خان را معروض پایه سریر خلافت معبر گردانید. خاقان گیتیستان قبول این سخن نکرده، بنارا به توافل گذاشت.

اما در آن اوان، مقدمه جمعیت و استعداد سام میرزا گوشزد امنای دولت دوران عدت گشته بود، و بندگان و الاثان نواب نصرالله میرزا نیز در آن چند یوم به رکاب ظفر اتساب مشرف [گردیده]، اما دارای دوران جمعی از سرداران و سرخیلان سپاه را به هر کدام ده هزار و بیست هزار آدم داده، به نواحی گنجه و قراباغ و چخور سعدو آهار، و قراباغ و مغان ارسال داشت. ورقه علیحده به مهدی خانجان قلمی داشته بود، که باجنود گرجستانی در بلده تفلیس و جمن البرزکوه سکنی گرفته، که به هر نحو رای جهانگشا قرار یابد، از آن قرار معمول و مرتب دارند.

اما چون مقدمه فرار نمودن موسیقیک بوربور گوشزد محمدعلی‌خان گردیده، با خود اندیشه‌ناک گشته گفت هنوز سام میرزا بدین حدود نیامده. گاه باشد که خاقان دوران نظر به حرف موسیقیک عنان عزیمت بدین صوب معطوف دارد. اولی آن است که عریضه‌ای در مقام اخلاص و ارادت و پینداختن سام میرزا معروض درگاه جهان‌پناه گردانم، و چندان او را خاطر جمع گردانم که سام میرزا بدین جانب سبور نماید. به همین اراده عریضه خود را که مشتمل بر استعداد و حرکت سام میرزا [بود] ارسال گردانید. خاقان [گیتیستان] در جواب آن مقرر داشت که: انشاءالله تعالی در این چند یوم اعز کامگار فرزند نامدار خود نصرالله میرزا را با جیوش رعد خروش روانه آن صوب خواهیم گردانید، که مخالفین و معاندین این دولت خداندان را تنبیه و گوشمالی‌نامه، و ماودت نمایند. و سام میرزا را زنده به حضور فیض گنجور حاضر سازند، که هر گاه

از اولاد واحفاد مرحمت و نغران پناه رشوان آرامگاه شاه سلیمان حسین الصفوی بوده باشد، نظر به شفقت و مرحمت صاحبقرانی مملکت ایران را، که ملک موروثی او ابا عنجد است، به او مقوض و مرحمت داشته، کمال شفقت به او خواهیم فرمود. چرا که امروز مطمح نظر آفتاب اثر ما محض سیرجهان واستیصال ارباب کفر و طغیان است. و همان نامی که از نواب همایون ما باقی ماند کافی است. و آن عالیجاه در کمال اطمینان و خاطر جمعی به خدمات مقرر خود ساعی بوده، سهل انگاری جایز ندارد. و رقم مبارک را به صحایب فرستاده آن عالیجاه ارسال داشت.

و محمدعلی خان چون از مضمون سرت مشحون آن اطلاع حاصل نمود، فی الجمله خاطر جمعی به هم رسانیده، با سرکردگان خود گفت که: نادر دوران را گول زدیم. [و] در فکر و تدارک سرکشی خود ساعی گشته، به آراستگی و استعداد سیاه خود مشغول و جیق و چهارقب پادشاهی را نیز مهیا ساخت، که بعد از ورود سام میرزا و دفع نادر دوران، سام میرزا را هلاک ساخته، خود متصدی امور ملک گشته، خود پادشاه ممالک ایران خواهیم گشت. و به مصداق آیه «من شر الوساوس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس» در تدارک اسباب و اساس پادشاهی اشتغال داشت. مؤلفه

نمانست	کاین	چرخ	نیلوفری	بود	کار	و	بارش	[چه]	جادوگری
یکی	را	به	افزون	کند	رام	خود	یکی	را	کند
یکی	را	دهد	وعدۀ	بیشمار	یکی	را	کند	در	جهان
یکی	را	کند	شاه	لشکر	شکن	یکی	را	کند	جامه اش
یکی	را	کند	سرور	سروران	یکی	را	کند	لب	بازیرگران
نمانست	سردار	والاتباع	که	خواهد	درآمد	ز	جانش	دعای	
کبوتر	که	کین	آورد	با	عقاب	به	قصد	سر	خویش
									دارد
									شتاب

## ۱۷۱

لشکر کشیدن سام میرزا به نواحی شیروان  
و فرستادن صاحبقران فرزند خود نصرالله میرزا را به مجادله آن  
و به قید در آمدن محمدعلی خان سردار

دارای سکندر سریر و آن خسرو عالمگیر، بتواتر اخبارات شورش و عیان سام میرزا را در منزل آهار قراداغ و دارالسلطنه تبریز شنید، و منتظر اخبار دیگر بود که فلک از پرده چه آورد بیرون؟



از آن جانب، سام میرزا با سرخطاب لژکی سان پنجاه هزار لژکی را دیده، به استعداد و آراستگی تمام وارد شیروان گردید. و سکان آن دیار از دست جبر و ستم، که در هنگامی که رایات جاه و جلال در داغستان بود و سورات بسیار و اخراجات بیشمار داده بودند، به‌امان آمده، و در ورود سام میرزا فریفته سخنان محبت‌آمیز او گشته، از راه اطاعت و انقیاد درآمده، استقبال کردند.

اما چون سام میرزا در نواحی شماخی رایات اجلال به‌اوج هلال رسانید، از اطراف بلاد آذربایجان جمعی از ایلات و احشامات صحرائین تنگ‌ظرفی کرده، هر یک با پانصد نفر و دو سست نفر و هزار نفر بدین‌جانب مشرف می‌گشتند، و یوم به‌یوم احوال و اجلال آن در تزیید و تضاعف بود.

و محمدعلی‌خان، چون جمعیت و استعداد او را اضافه بر خود دانست، چند یومی در آن نواحی رحل اقامت افکنده، هر یوم خود را به‌حیله و خدعه نگاهداری کرده، مراسلات به‌جهت سام میرزا قلمی می‌نمود که: نه یوم دیگر، و پنج یوم دیگر، وارد می‌گردد، و اما گوش به‌آواز بود، که ببیند از خدمت صاحبقران دوران چه‌نحو فرمایش می‌گردد. و به‌اندیشه و هراس روزگار خود را بسر می‌برد، چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی!

اما از آن‌جانب چون قاسم‌بیگ فرار نمود، کوچ و کلفت خود را در طالش گذاشته، و خود را به‌سرعت تمام به‌رکاب ظفرانجام صاحبقرانی رسانیده، و چگونگی ورود سام میرزا [را] به‌نواحی شماخی و به‌تصرفه در آوردن آن را معروض پایه‌سریر خلافت مصیر گردانید.

صاحبقران گیتی‌ستان، چندان توقف فرمودند که قشلاق در دارالسلطنه تبریز به‌انتها رسید. و در اوایل بهار وزمان بروز لاله و ازهار، که از اثر وصول نیراعظم و نقطه‌اعتدال ربیعی قسمت جهان چون بارگاه حضرت صاحبقران از ظهور سبزه و ریاحین گوناگون غیرت افزای سپهر یوقلموق گردید، فرزند ارشد نامدار خود نصرالله میرزا را، که در آن اوان از مملکت خراسان به‌رکاب ظفر فرجام طلبیده بود، مقرر داشت که موازی سی‌هزار نفر از نامداران رکابی خراسان را برداشته، به‌جهت تنبیه و تأدیب سام‌میرزا و طایفه‌هنگامه طلب شماخی عازم گردید.

چون وارد دو منزلی آن نواحی گردید، رحل اقامت افکنده، چند نفر چاپاران روانه‌ترد محمدعلی‌خان قرقلو گردانید که: در این وقت رایات فیروزی علامات والا به‌نواحی شیروان [وارد] گردیده، باید عساکر تحت خود را برداشته، وارد رکاب نواب جهانبانی گردی.

اما در آن حدود میرعلم‌خان ولد اسماعیل‌خان خریمه، که در سلک مین‌باشیان خدمت می‌کرد، سوء مزاجی با سردار معظم‌الیه به‌هم رسانیده بود، اما از خوف و بیم سیاست آن خان بنادیش خود را از جمله اخلاص‌کیشان به‌قلم داده، و خدمت می‌کرد، چون آوازه ورود میمنت نمود جهانبانی گوشزد آن گردید، با سردار معظم‌الیه چنان قرار داد که با معدودی چند به‌خدمت بندگان کامیاب والا رفته، استعناد و سررشته

اورا ملاحظه کرده، معاودت به خدمت سردار نماید. به همین اراده عنان عربت به جانب اردوی نواب جهانیانی معطوف داشت.

و در ورود به خدمت بندگان والا، در خلوت چگونگی سرکشی و عناد محمدعلی خان را معروض داشت، و تعهد نمود که هرگاه فردا در هنگام بار سلام دادن این غلام را بهانه‌ای گرفته، خضیف نمایند، در هنگام شب فرار کرده، به خدمت محمدعلی خان رفته، به هر نحو باشد او را گرفته، بدرگاہ جهان آرا حاضر خواهد ساخت. بندگان و الا نظر به اخلاص و ارادت میر علم خان، به نهجی که صلاح دیده بودند، در هنگام بار دادن و جمعیت امرای عظام خطاب به او کرده فرمودند: تو مرد حیلہ [باز] نیرنگ سازی، و با محمدعلی خان اراده سرکشی داشته‌ای. و کتک بسیار نیز به او زده، از دیوانخانه به خارج دوآیندند.

در حین دخول شب، با جمعیت خود راه فرار گرفته، به سمت دربند گریخت. چون وارد حضور سردار گردید، لوازم شکایت به زبان جاری کرده، مصمم قتل نواب جهانیانی گردید. محمدعلی خان از آزرده گشتن میر علم خان کمال خوشحالی و اطمینان بهم رسانید.

چون دوسه یومی منتضی گردید، [میر علم خان] سردار معظم الیه را به سیاحت طلب نمود. و در محل [بعد از] چاشت [که] اراده بازگشتن داشت، میر علم خان ملتس آن گردید که: چه شود استراحت امروز را در کلبه فقرا به سر برده، این حقیرا سرافراز گردانی. سردار معظم الیه قبول این امر را کرده، در آن منزل به استراحت پیرداخت، و باقی سرکردگان هر یک به اوطان و مکان خود رفتند. چون میر علم خان موازی یک هزار نفر از جماعت خود همراه داشت، و در جزو مصمم گرفتن سردار معظم الیه بود. یکدفعه دور و دایره آن خیمه را در میان گرفته، سردار مشارالیه را به قید غل و زنجیر مقید ساخت.

جمیع سرکردگان و سرخیلان اردوی او را خواسته، رقم مبارک مطاع صاحبقرانی و نواب کامیاب جهانیانی را بدیشان نمود، که حسب الامر مقرر گردیده بود که چون محمدعلی خان بنای اشرار و افساد را گذاشته، و نمک بحرام این اوجاق سپهر رواقت، باید او را گرفته، و مقید و محبوس ساخته، بدرگاہ جهان آرا حاضر نمایند. جمیع سرکردگان و سرخیلان لمن و وطن بسیار به محمدعلی خان می کردند.

و در آن روز، از نواحی دربند کوچ بر کوچ عازم خدمت بندگان والا گردیدند. و در هنگام ورود به خدمت نواب جهانیانی لوازم شفقت و مهربانی نسبت به میر علم خان نمود، و در میان اقران و امثال سرافراز و بی مثال گردید. و حسب الامر نواب کامیاب هر دو چشمان محمدعلی خان را از حدقه بیرون آورده، محبوس ساختند.

اما از آن جانب، چون سام میرزا از ورود بندگان و الا مطلع گردید، چند نفر چاپار روانه دربند ساخت، که محمدعلی خان به سرعت هر چه تمامتر با سپاه تحت خود وارد رکاب صفوت اتساب گردد، چون وارد آن ولایت گردیدند، اثری از عساکر قزلباش ندیدند، مراجعت نمودند. و سام میرزا و سرخاب و دیگر سرکردگان را عرض

نموده از گرفتن و محبوس ساختن محمدعلی خان و بردن به خدمت نواب نصرالله میرزا آگاہ ساختند.

از شنیدن این مقال مشوش احوال گشته، ناچار عساکر خود را و عده اسب و اسلحه قزلباش داده، از اسل شماخی برجناح حرکت آمد، یک منزل بر سر راه عساکر منصور آمده، نزول کردند.

و از آن جانب، بندگان کامیاب جهانبانی، با سپاه نصرت مآل عنان همت به دفع و رفع سام میرزا گماشت. بعد از طی مسافت عرض راه در منازل مذکوره، در مقابل سپاه سام میرزا نزول اجلال به اوج هلال رسانید. و طوفین بر قصد و مطلب یکدیگر اصلاح یافته، قاصدجان یکدیگر گشتند، و در موضع... از نواحی شیروان تلاقی آن دو سپاه گران اتفاق افتاد. نواب کامیاب جهانبانی بر میمنه سپاه میر علم خان خزیمه را با امامقل خان افشار باشلیخ گردانید، و بر میسر محمدعلی خان قاجار و محمد دوست بیگ قزلباش و زمان بیگ اوزبک را مقرر داشت، و خود به مقام قلب رایت میمنت آیت مادری [را] برافراشت.

و از آن جانب سرخاب لرگی سپاه خود را به بهادران کینه گزار متانت داد، و بندگان سام میرزا را در قلب سپاه با عساکر متفرقه شیروانی و کرجی و غیره قرار داده، خود با بقیه سپاه متوجه محاربه قزلباش گردید. و نخست همت بدان گماشت که کنار آبرای معکر گردانیده، مخالفان را از بر داشتن آب مانع آید. بنابراین بر کنار آب مرگه رزم گرم گشته، محاربه ای اتفاق افتاد، که سپهدار انجم تا بر این نیلی طارم بر سطح زمین ناظر است، بدان صعوبت رزمگاهی نظر نیفکنده، که از سحاب آلات حرب در هر جای جداول و آنهار خون در جریان، و در آن انهار اجساد مجروح گشتگان چون مردم آبی نهان. سهام خون آشام چون بالای ناگهان برسینه و جگر مبارزان نشان خانه زنبوران بیرنگ؟ زدی، و ستان افعی سان مانند [مژده] سهی قامتان دوراز ترحم هر چشم زدی پیدلی [را] در خاک و خون افکندی، تیغ بران بر سپهر رزمگاه از سر پیکر دویبگر طلوع دادی، و از صدمه تفنگ مرگ آهنگ در هر زمان هزار خونین جگر بر یکدگر فتادی.

همه کوه و صحرا بشد ارغوان ز خون دلبران و گردنکشان سرو دست گردان در آن کارزار بشد پشته و کوه چون آشکار چون سرخاب ثبات و قرار مبارزان کینه خواه قزلباش ملاحظه نمود، بهادران جنود لرگی را، آتانی که به ایشان وثوقی تمام حاصل داشت و مکرر در معارک رزمشان آزموده [بود] طلب داشت، ستورانی [را] که از تردد و دویدن هنگام مصاف اثر ضعف برایشان طاری گشته بود به مراکب آسوده توانا بدل نمود، آنگاه با ده هزار سوار بر این نهج که مختاراش بود متوجه صف سپاه قزلباش [گردید].

سپاه قزلباش چون شوکت و اقتدار ایشان بدان نهج ملاحظه نمودند، جمعی که در صف میمنه در محاربه اشتغال داشتند با بر عقب نهادند. اما محمدحسین خان قاجار

۱- جای یک کلمه سفید مانده.

۲- به این معنی «بیرنگ» طرح صحیح است.

بافوجی گردان از مبارزان نامی قزلباش، که در ظل رایت میمنت آیت نواب جهانیان بودند، برپاد پایان صبا رفتار براق کردار سوارگشته با تیمهای ثعبان کردار و سیوف به زهر آبدار آخته و پرباخته، به استقبال حمله ایشان مهمیزستیز بر مرکب افشردند، که از جانب دیگر سرداریک افغان باموازی دوهزار نفر بهمرکه کارزار رسیدند، دلیران ممرکه حرب را از وصول ایشان شکوه و اقتدار مضاعف گشته، دل یافتند، و گروهی که در صدمه نخست از جبن وید دلی اندیشه کرده خود را به گوشه و کنار کشیدند، بودند. باجهان جهان خجالت بهمرکه کارزار آمده، در مقام تدارک و تلافی سعی تمام و اهتمام مالاکلام ورزیدند.

و در اثنای این شورش و گرد، از عقب سپاه سام میرزا غباری ساطع گشته، هردو گروه متزلزل خاطر نظر بر سمت آن غبار دوختند، بعد از ساعتی بهوضوح پیوست که بهقدر یکهزار و هفتصدسوار از عساکر شیروانی که از اخلاص کیشان و ملازمان حضرت صاحبقرانی بودند، که در هنگام حرکت رایت بیضا آیت بهصوب تبریز آن طایفه را در خانه و بنه آنها گذاشته بود، که چون چندین سال بهخدمات شاهراه دین و دولت دوران عدت اقدام نموده بودند، چند یومی استراحت نمایند، آن جماعت هنگام ورود سام میرزا، و اطاعت نمودن سایر ملوایف شیروانی، از خوف و رعب نادری همگی متفق اللفظ گشته، در کوهها و مغارهها سکنی داشته، منتظر مژده بودند. چون در این محل که ورود نواب کامیاب جهانیان گوشزد آن جماعت گردید، از مکان خود معاودت کرده، بروقوع این معرکه اطلاع حاصل نموده بودند، بهجهت دستاویزی که بهاردوی کیوان پوی توانند رفت، متوجه کارزار گشته، در این حالت بهمرکه رزم رسیدند. از مشاهده این جماعت، باز اقتدار سپاه قزلباش موافق مضاعف گشته، مخالفان را دست و دل از کارماند.

سرخاب لرگی، همچنان با آن گروه با هیئت اجتماعی بر مرکب کوه توان، و تبیی درکف چون برق درخشان، و آن جمع چون سیل منحدر، و چون بحر خروشان و جوشان متلاطم، و مانند امواج بحر اخضر متراکم، به سمت سپاه قزلباش روان [شدند].

مقارن این حال، بهاقبال عدیم المثال صاحبقرانی، چون سام میرزا لشکرهای خود را حریص جنگ و جدال دید، بیکدفعه آن نادان جنگ ناآزموده با گروه غلامان از قسب سپاه حمله بر لشکر ظفریناه آورد، که ناگاه مرکب وی در آن حالت بهحقیردای که حفران قضا و قدر جهت آن روز بر خوف و خطر حفر نموده بودند، درون رفته، چندانکه مهمیزخارا انگیز بهعزم ستیز بر مرکب میانگیخت، دستستورش بیشتر بر خاک می‌نست.

در این وقت، از نامداران شیروانی دوفتر که در آن محل وارد گشته بودند، بهسر وقت او رسیده، هردو بهمعاونت و معاضدت یکدیگر دست و پای سام میرزا را بسته، بدرکاب ظفرانتساب نواب نصرالله میرزا حاضر ساختند، شاهزاده نامدار بدشکر محامد خداوندگار قیام نموده، آن دوفتر را دویت تومان بهصیغه انعام شفقت فرمود.

در این وقت، چون سرخاب و سایر سرداران، سام میرزا را گرفتار و اعلام خود را نگویند دیدند، بناچار روی به وادی فرار گذاشته، هریک به سمت ولایت خود بیرون رفتند. و عساکر نصرت قرین چون شیر خشمگین در آن روز فرح‌الدوز جمع کثیری [را] به قتل رسانیدند، و اموال و غنایم موفور به دست عساکر منصور افتاد، که محاسب و هم از تعداد آن عاجز و به عجز و قصور اعتراف نمودی. و سرکردگان و غازیان بدین عطیة عظمی به محامد شکر و اهاب العطایا پرداختند، و غازیان غضنفر اثر هریک که به این امر کثیرالخطر قیام نموده بودند، در برابر آن به عطایای فراخور مراتب مفتخر و مباحی می‌گردیدند.

در آن معرکه رزم، جمعی از خون گرفتگان شیروانی را گرفته، به درگاه نواب جهان پناهی حاضر ساختند. هر چند حسب الامر دارای دوران به قتل عام شیروان مقرر گشته بود، اما چون مروت و قنوت بندگان والا مزیدی بر تصور تصور کنندگان داشت، جمع اسرا را به تصدق فرق فرقدای سالی اقدس مرخص [فرمود].

ورقم خاطر جمعی به جهت سکان شماخی قلمی، و به صحبت چند نفر معتبرین ارسال داشت. و دوسه یوم در آن نواحی به عیش و نشاط گذرانیده، از آن منزل بر جناح حرکت آمده، وارد شماخی گردیدند. و جمعی از سرکردگان فسادپیشه، که به قول و فعل محمدعلی خان و سام میرزا راغب بودند، آن جماعت را به اسفل ساقین رسانیدند، و جمعی که دوستدار و اخلاص گزار نودمان نادریه بودند، هریک را به مناصب بلند و مراتب ارجمند سرفراز ساختند.

و سررشته امورات شیروان را تا سرحد در بند و قفق و قیقاچ حسب المواقع مضبوط، و شرحی به جهت شغف لژگی قلمی، و مقدمات شرارت و رزیدن سرخاب را بدان اعلام داشتند.

و قاسم بیگ شیروانی، که مقدمات او مذکور شد، وارد رکاب بندگان والا و حسب الامر [اورا] به وکالت و صاحب اختیاری آن مملکت برقرار گردانید.

چون خاطر خطیر بندگان اقلیم گیر از آن رهگذر جمع گردید، چگونه می فتوحات و گرفتاری سام میرزا و محمدعلی خان [را] معروض پایه سریر خلافت مصیر صاحبقرانی گردانیدند. حسب الامر، بندگان والا را به رکاب ظفر انتساب خواسته، شاهزاده جهانیان موازی دوازده هزار نفر از عساکر خراسانی را در آن مملکت گذاشته، خود با جیوش دریا خروش در حرکت آمده، عازم درگاه آسمان فرسای صاحبقرانی گردید. اما از آن جانب، خاقان دوران چند صباحی در دارالسلطنه تبریز نزول اجلال داشت. چون زمان بهار و موسم سبزه و ظهور لاله زار گردید، از اصل تبریز بر جناح حرکت آمده، در چمن اوجان و متنزهات و بیلاقات آن دیار بصر برده، گوش به آواز اخبار نواب جهانانی بود، که در این وقت چایاران وارد، و آن حضرت بعد از خاطر جمعی، از آن نواحی کوچ بر کوچ عازم همدان [گردید].

و در آن اوان، شاهزاده جهانیان به رکاب ظفر انتساب خاقانی مشرف، و سام میرزا و محمدعلی خان را به حضور ساطع النور خاقانی حاضر ساختند چون تحقیق نسب آن از

اولاد صفوی نمودند. سخنان نامتخص تقریر می کرد حسب التمدیق حسنعلی خان معیرباشی که آن دروغ می گوید و از اولاد پادشاهان صفویه نیست به قتل آورده و بنامد علی خان را نیز از حلیه حیات عاری گردانید.

و در آن اوان، خاقان گیتیستان از مملکت ایران و هندوستان و سند و بلوچستان و ترکستان و داغستان حسب الواقع خاطر جمع گشته، که دیگر اثری از مخالف باقی نمانده بود. و رعایا و برابا همگی در مهد امان آسوده و غنوده بودند. دارای دوران را هوس تسخیر مملکت روم در خاطر فیض مظاهر زسوخ تمام یافت. و در فکر و کار سازی و تدارک آن دیار عنان همت معطوف داشت.

وانشاء الله تعالی در مجلد سیم به ذکر آن خواهد پرداخت. وله التوفیق من الله الملك المعبود وله الشکر والمنة لاتمام هذه الارقام فی القيام والقعود والماوة واللام علی محمد المبعوث الی یوم الموعود وآله واصحابه امنا الملك الودود.